



نمره ی بیست و ششم
خرداد ۱۴۰۵ هـ.ش

نخستین شماره آموزشی

رُفوزه؛ به وری میره تو کوزه!

نمره ی بیست دلم خواهد و پیداست، که نیست!!!
دانش‌آموز اگر در پی معناست؛ که نیست
در سر درس اگر سر به هوا نیست، که هست
ادب و تربیتش خوب هویداست، که نیست!
چند تا نوجهی مانند خودش هم دارد
فکر کردی که در این معرکه تنه‌است؟! که نیست
در پی هر چه بجز درس و کتاب و دفتر
یا حساب و هنر و دینی و انشاست؟! که نیست
موقع درس که با گوشی خود مشغول است
درک مطلب هم از این مسئله بالاست؟! که نیست

سرگروه‌ند؛ ولی توی تلگرام و گروه
در گروهی که پر از حل معماست؛ که نیست
داخل کیفش اگر سایه و رُز نیست، که هست
توی آن خط کش و نقاله و اینه‌است...؟! که نیست
آینه، فرمژه، موچین و کلیپس و ریمل
ته کیفش شده پنهان و نه پیداست؛ که نیست
انضباطی که بود ورد زبان همگان
«همه جا هست در این جنگل مولاست؛ که نیست»
گرچه ممتاز و تکاور (تک آور) شده اند اما، من
نمره ی بیست دلم خواهد و پیداست که نیست!!!

سفید امضاء

اگه همین امروز برگردیم به یک دهه قبل می‌بینیم که درس خوندن برای ما همواره با چاشنی دلهره همراه بود. مشق هم برای ما به مسئولیت سنگین بود و انجام تکالیف برامون معنی مسئولیت پذیری داشت.

۲۰ شدن فقط به بُعد از کمال گرایی و پژ دادن نبود. وقتی ۲۰ می‌شدیم می‌فهمیدیم درست تلاش کردیم و یاد می‌گرفتیم تلاش کردن نتیجه‌بخشه. به عبارتی مدرسه رفتن و درس خوندن برامون بخش مهم و لاینفکی از زندگی و بزرگ شدن و رشد کردن بود.

ما برای مدرک گرفتن درس نخوندیم، بلکه تشنه یاد گرفتن بودیم. بخاطر همین هم هیچ‌وقت نتونستیم با مبحث انتگرال و مشتق کنار بیاییم چون ما می‌خواستیم یاد بگیریم تا تو زندگی ارزش استفاده کنیم.

اما حالا چی؟ درس خوندن با تخت‌خواب و استراحت گره‌ی کور خورده ...

به این ترتیب اگر آرامش بچه‌ها بهم بخوره بی‌معطلی درس رو کنار می‌ذارن تا مبدا آسیب‌های روحی جبران ناپذیر ببینند!

یاد گرفتن و نگرفتن مطالب هم تنها با یک اتصال اینترنت ناقابل پیوند داره، اون هم کاملاً سست و گسستنی.

از طرفی بیشتر، تکالیف معلمان و اساتید مورد ارزیابی و انتقاد بچه‌ها قرار می‌گیره تا بالعکس چون دانش‌آموزان و دانشجویان بزرگوار روی مباحث آموزشی بسیار مشرف و حساس‌اند و کوچکترین خللی در روند آموزشی پوست‌شون رو خراب می‌کنه!

با نهایت تأسف و تأثر اگر مورد بازخواست قرار بگیرن دچار افسردگی پس از سانحه میشن، اگر به جای ۲۰، ۱۹/۷۵ بگیرن دچار سرخوردگی اجتماعی میشن و اگر در روز بیش از ۱ ساعت از وقت مبارکشون رو صرف درس خوندن کنن دچار اختلال یادگیری میشن. خلاصه که ظاهراً روحیات ظریف بچه‌های امروزی مناسب مدرسه و دانشگاه نیست.

معیارهای نمره‌دهی هم که در نظام آموزش جدید بسیار لطیف اما تأثیرگذارند. به عنوان مثال نیاز به تلاش بیشتر غم‌انگیزترین نمره‌ای ست که محصلین امروزی کسب می‌کنند. جمله‌ای که خطر خودکشی در دانش‌آموزان را هم ممکن است به همراه داشته باشد! این درحالی‌ست که ما با جمله‌ی «هیچ چیز خاصی نمی‌شوی» بزرگ شدیم و از قضا تمام تلاش‌مان را کردیم چیز خاصی شویم که در خصوص تحقق یا عدم تحقق این مهم نظر خاصی نداریم . حالا رزومه‌ی محصلین امروزی مملو از مدارک است و عاری از دانش....

با همه بادی هم که به غیغبه‌شان می‌اندازند کسی حاضر نیست به پزشکان، مهندسان و متخصصان زیر ۵۰ سال اعتماد کند. احتمالاً به همین زودی‌ها هم سنین حاضر در نهضت سوادآموزی به ۲۰ تا ۳۰ سال تقلیل پیدا کند. موضوعی که در این نمره از ابتکارنامه به آن پرداختیم تا بلکه به تریش قبای محصلین و اولیای‌شان بر بخورد و دستی به سر و روی دانسته‌هایشان بکشند.

یادداشتک رعایا

شماره دوئم: شرح حال ما و امتحان نامعلوم

خدمت دست‌اندرکاران محترم امور معلوم‌نبودن،

با عرض سلام و احترام موقت،

اینجانب، یکی از همان دانش‌آموزانی هستم که ظاهراً باید درس بخوانند، برنامه‌ریزی کنند، امید داشته باشند و آینده بسازند؛ منتها در قندیلستان عزیز، این امور همه منوط است به یک شرط ساده؛ اول معلوم شود اصلاً چیزی معلوم هست یا نه.

ما در شرایطی بهسر می‌بریم که اسمش را گذاشته‌اند «آتش‌بس موقت»، اما در عمل، بیشتر شبیه تعلیق دائمی زندگی است. نه جنگی هست که تکلیفش روشن باشد، نه صلحی که بشود به آن تکیه کرد، نه امتحانی که تاریخش معلوم باشد، نه آموزشی که از آن بشود چیزی جز اضطراب برداشت کرد. خلاصه، ما مانده‌ایم و یک عالمه «شاید» که از بس تکرار شده‌اند، دیگر از «بله» و «نه» هم مصمم‌تر شده‌اند.

دیروز گفتند شاید امتحانات سر وقت باشد؛ امروز گفتند شاید آنلاین؛ فردا هم لابد خواهند گفت شاید هیچ‌کدام و اصلاً چه کسی گفته بود مدرسه باید وجود خارجی داشته باشد؟

ما دانش‌آموزان مدرس قندیلستان، موجوداتی هستیم که به‌طور معمول باید مشغول فهمیدن ریاضی و فیزیک و تاریخ باشیم، اما حالا تمام انرژی ذهنی‌مان صرف این می‌شود که بفهمیم امتحان داریم یا نداریم، حضوری است یا آنلاین، رسمی است یا در حد شایعه‌ی اداری. یعنی به زبان ساده‌تر، هنوز به فصل «آزمون» نرسیده‌ایم، در فصل «حدس و گمان» گیر کرده‌ایم.

نکته‌ی جالب ماجرا اینجاست که هر وقت از مسئولان محترم درباره‌ی تکلیف امتحانات می‌پرسیم، جوابها چنان نرم، گرد، مبهم و بی‌زاویه‌اند که آدم حس می‌کند دارد از وضعیت جوی یک سیاره‌ی دور دست سؤال می‌پرسد، نه از سرنوشت تحصیلی خودش.

انگار برنامه‌ریزی در این دیار، مثل افسانه‌هاست؛ همه درباره‌اش شنیده‌اند، اما کسی آن را ندیده است.

ما نه توقع معجزه داریم، نه توقع نظم سوئیسی. فقط یک چیز می‌خواهیم؛ لطف کنید و بفرمایید تکلیف ما چیست! چون دانش‌آموزی در وضعیت «نمی‌دانم» سخت‌تر از آن است که با چند صفحه جزوه و یک امتحان حل شود. آدم وقتی آینده‌اش روی هواست، دیگر از درس هم نمی‌تواند توقع فرود داشته باشد.

در پایان، به استحضار می‌رساند که ما همچنان آماده‌ایم؛ آماده برای حضوری، آماده برای آنلاین، و حتی - اگر لازم شد - آماده برای این‌که باز هم چیزی معلوم نشود.

فقط خواهش می‌کنیم این بار، آتش‌بس موقت، به بی‌برنامگی دائمی منتهی نشود؛ چون ما دیگر برای بلاتکلیفی، به‌قدر کافی درس عملی داده‌ایم.

با نهایت احترام تلخ

یکی از دانش‌آموزان قندیلستان

الف را میدانیم آینده را نه!

باری، در روزگاری نه چندان دور یا شاید همین دیروز، چه فرقی می‌کند وقتی تقویم خودش هم گیج شده. اعلام فرمودند که «به دلیل شرایط خاص مدارس تعطیل است.» ما هم گفتیم: «چشم.» گفتند: «امنیت مهم‌تر از آموزش است.» ما هم گفتیم: «چشم.» فقط یک سوال خیلی کوچک مثل یک میخ ته کفش، وقتی مدارس تعطیل است آموزش کجا میرود؟ مرخصی بدون حقوق می‌گیرد یا مثل حقوق بگیران به جبهه می‌رود؟

مدارس تعطیل شده بود اما اعلامیه‌ها هنوز باز بودند. کافی بود یک خبر بیاید یک تحلیل بالا برود. اما نهضت سوادآموزی همچنان پابرجا بود، با بنرهای رنگی و آمارهای امیدوارکننده می‌گفتند مجازی هم که شده درس بخوانید و بی سوادی را ریشه کن کنید.

ما هم نگاه می‌کردیم به نسلی که الف را بلد بود اما آینده را نه. اما یکی از مسئولین که همیشه مسئول است حتی وقتی مسئله معلوم نیست فرمودند: «تعطیلی مدارس به معنای تعطیلی آموزش نیست.»

و مدرسه موجودی فصلی شد مثل هندوانه. تابستان‌ها به رسم عادت بسته. پاییزها به رسم آلودگی نیمه باز. زمستان‌ها به رسم بحران تعطیل. و اکنون بهار هم اتفاق خاصی نمی‌افتد نهایتاً یک امتحان ضروری.

در پایان عرض می‌کنم که ما همچنان امیدواریم چون امید چیز ارزانی است و هنوز کوپنی نشده. شاید روزی برسد که نه مدرسه از ترس تعطیل شود نه سواد در آمار خلاصه گردد. آن روز بچه‌ها بجای شمردن روزهای تعطیل، جدول ضرب خواهند شمرد و ما هم جای شمردن درصدها، لبخند‌ها را حساب می‌کنیم. تا آن زمان مدادها را نگه دارید، شاید دوباره لازم شد از نو بنویسیم.